

جنایت‌های مشروطه خواه ارمنی - ایرانی

۱۲ مرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۴۷

پیروم که خود را مجاهد و به رهبری آن افتخار می‌کرد، در ماجرای پارک اتابک به مجاهدین حقیقی آذربایجان به سرپرستی ستارخان و باقرخان حمله و پارک را محاصره کرد و به آتش کشید.

عموم محققین و مورخین، حتی اسمعیل رائین که سعی داشته است از پیروم خان ارمنی و اقدامات او قهرمانی افسانه‌ای بسازد، نامی از پدر پیروم نبرده‌اند و همگی زادگاه او را در نزدیکی‌های گنجه از مادری بی‌نام و نشان ذکر کرده‌اند. خود پیروم نیز در نامه‌هایش هرگز اسمی از پدر نبرده است.

رائین می‌گوید: «در طفولیت به سبب طبع سرکش و روح عصیانگر خیلی زود درس و مدرسه را رها کرد و برای مبارزه با دولت عثمانی و تقویت ارامنه تابع آن دولت رهسپار ترکیه شد، ولی (به) وسیله دولت روس دستگیر و محاکمه و محکوم به ۲۴ سال زندان در دور دست‌ترین منطقه سیبری شد، اما پس از چندی توانست از زندان فرار و دست تقدیر او را به ایران کشانید.

*چگونه پیروم خان ارمنی مشروطه خواه ایرانی شد

ابتدا در منطقه شمال به کار راه‌سازی مشغول شد، ولی بعد از به توپ بستن مجلس (به) وسیله محمدعلی شاه، در جرگه آزادی‌خواهان درآمد.

اولین اقدام و تسخیر شهر رشت بود که با عده معدودی به دستیاری معزالسلطان، با یک یورش غافلگیرانه، سردار افخم حاکم رشت و مجتهد خمایی را کشت و تمام اموال دارالحکومه را تصرف کرد. او با نیرنگ «ناصرخان» فرزند غیاث نظام رشتی را که طرفدار دولت بود، در یوزباشی جای با اطرافیانش کشت و به نام اعانه به زور بیش از صد و پنجاه هزار تومان از مردم رشت پول گرفت و قوای خود را تقویت کرد و عازم تهران شد.

در قریه «نگی» قزوین به قوای دولتی حمله کرد و بنا به اعتراف خودش، عده‌ای زن و کودک و دهقان بی‌گناه را به طور عمدی به قتل رساند! بعد از تصرف قزوین به دستور او شیخ الاسلام قزوینی و قاسم آقا میرپنج (سرتیپ) و عده‌ای از سرشناسان قزوین را به طرز فجیع و وحشیانه‌ای به قتل رسانیدند و عمارت ارک و چهلستون این شهر را به آتش کشیدند و از مردم به زور مقدار زیادی

اعانه دریافت و غارت و بین افراد خود تقسیم کردند.

از قزوین عازم زنجان شدند. در آنجا آیت‌الله العظمی آخوند ملاقربانعلی زنجانی مجتهد عالی‌قدر را که طرفداران زیادی داشت دستگیر کردند، ولی از تهران دستور اکید آمد که این مجتهد نود و پنج ساله و محبوب عامه را نباید کشت و پی‌ریز علی‌رغم میل خود، دستور تبعید او را به تهران و از آن جا به عراق صادر کرد، ولی عده‌ای از اطرافیان این مجتهد را تیرباران کرد.

از آنجا به «سرآب» و «اهر» و «قرچه‌داغ» حمله کردند. بعد از تصرف آن‌ها خانه و اثاث سران و سرشناسان آن سامان با بی‌رحمی به غارت کرد.

در تهران او را به سمت ریاست پلیس منصوب کردند، اما او بارها قانون را زیر پا گذاشت و خودسرانه اقداماتی برخلاف قانون اساسی و دستورات دولت و مقررات می‌کرد. او اداره تحقیقات و چند اداره دیگر را خودسرانه بست و کارمندان آن سازمان‌ها را با لگد و پس‌گردنی بیرون کرد. این مشروطه‌طلب آزادی‌خواه! در جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ عده‌ای پلیس فرستاد و عدلیه (دادگستری) را به زور بست، وقتی قضات فرمان دولت را مطالبه کردند، پی‌ریز دستور داد آنها را در برابر این گستاخی توقیف کنند!

در روزنامه «بهلول» و «چننه» پی‌ریز را در مورد اخراج کارمندان پلیس و توقیف قضات سخت نکوهیدند، ولی پس از اینکه این دو روزنامه به دست پی‌ریز رسید و از انتقاد آنها آگاه شد، چند نفر پلیس و مجاهد فرستاد تا روزنامه‌ها را توقیف و دفتر آنها را غارت و میرزا محمود مدیر روزنامه چننه را بازداشت کردند.

وقتی میرزا احمدخان مفتش مالیه به موجب حکم وزیر مالیه (دارایی) مامور رسیدگی به حساب صندوق پلی شد، پی‌ریز فرمان او را پاره کرد و با سر و دست شکسته از نظمیه بیرونش انداخت.

دستور بازداشت اقتدارالسلطنه که از وجوه وزارت جنگ اختلاس کرده بود، از طرف دولت و وزارت جنگ به نظمیه صادر شد، ولی پی‌ریز به طور علنی او را در منزل خود برد و در پاسخ‌نامه نوشت: «این شخص در تهران نیست»!

پی‌ریز که خود را مجاهد و به رهبری آن افتخار می‌کرد، در ماجرای پارک اتابک به مجاهدین حقیقی آذربایجان به سرپرستی ستارخان و باقرخان حمله و پارک را محاصره کرد و به آتش کشید و با گلوله توپ و تفنگ در حالی که آنها بیرق سفید صلح‌طلبی خود را نشان می‌دادند، به آنان پاسخ داد و بسیاری از این فرزندان دلیر و سلحشور را به خاک و خون کشید. او حتی به روحانیت مسیح اهانت می‌کرد، چنانچه پس از مرگش اسقف همدان او را ارمنی ندانست و از مراسم مذهبی خودداری کرد، ولی دوستان ارمنی او اسقف را به تیر بستند و کشتند.

اگر با نظری خوش‌بینانه پی‌ریز را در قتل آقای سیدعبدالله بهبهانی شریک ندانیم، از آنجا که این هفتجوش با روحانیت حتی

روحانیت مسیحی عداوت داشت و طرفدار این گونه ترورها بود، قاتلین او را پناه داد و برخلاف میل و خواست اکثریت مردم از خاص و عام مانع از محاکمه آنها شد.

پیرو نه مسلمان بود و نه ایرانی، از این روی نمی توانست هیچ گونه احساسی نسبت به مشروطه و استبداد ایران داشته باشد، به خصوص که مشروطه خواهان ایران نماینده نیروی ملی نبودند، که از اقلیت های کوچکی تشکیل شده بودند و بیشترشان تحریک شده و کمترشان احساس آزادی خواهی داشتند و سیاست خارجی نیز زیر بال آنان را گرفته بود، اما اگر باز هم با عینک خوش بینی بر ماهیت پیرو نظر افکنیم و او را عامل خارجی ندانیم، قدر مسلم این است که او کوره سواد بیشت نداشت و تقریباً همه او را عامی دانسته اند.

نداشتن مربی صالح و احساسات تند و ماجراجویانه، او را به سوی یک زندگی ناراحت سوق داده و چون بی باک و قسی القلب بود، در این راه موفقیت هایی نیز به دست آورد.

خودسری ها و قانون شکنی های او موجب شد که از سوی دولت و برای دور داشتن وی از مرکز، برای خاموش کردن فتنه سالارالدوله به غرب کشور ماموریت یابد. پیرو در کرمانشاه عده ای از رجال و روحانیون را به جرم ارتباط با سالارالدوله کشت و چون به قلعه «شورجه» از قراء «چاردولی» تا به «قروه» - که قبلاً محل برخورد قوای دولتی و سالارالدوله بود - رسید، از قوای مهاجم در آن قلعه کسی باقی نمانده بود و ساکنین قلعه عبارت بودند از: عبدالباقی خان چاردولی و محمدخان چناری از خان زادگان محل با جمعی از دهقانان و کشاورزان «اجل» پیرو را وادار به تخریب قلعه و تار و مار ساکنین قلعه کرد، لذا دستور داد توپ ها را روی تپه برابر قلعه نصب کنند و با خمپاره و توپ به قلعه حمله کنند.

وقتی صدای غرش توپ و ریزش دیوارها بلند شد، به ناچار از درون قلعه به این تجاوز پاسخ دادند. با اینکه اکثریت سکنه قلعه در این یورش کشته شدند، از سنگرهای بالای قلعه چند نفر به تیراندازی برای دفاع مشغول بودند.

✽ چگونه پیرو خان کشته شد

مجاهدین بر آن شدند که با یورش بعدی قلعه را خراب و تصرف و مدافعین را نابود کنند، در این هجوم چند تن از مجاهدین هدف گلوله تیرافکن های قلعه قرار گرفتند و در خاک و خون غلتیدند، یکی از آنها دکتر سهراب خان معاون نظمیه و طبیب اردوی مجاهدین بود. مرگ او پیرو را که در پشت تپه استراحت می کرد عصبانی ساخت و برخاست و پیشاپیش مجاهدین شخصا به سوی قلعه هجوم برد، یکی از مجاهدین دلسوزانه مانع رفتن او به سوی مرگ شد، اما پیرو کشیده ای به گوش او زد و با حس شدید انتقام جویی پیش رفت، هنوز به قلعه نرسیده بود که گلوله ای به پشت گوش او اصابت کرد و از گونه راستش بیرون آمد و همان جا به زندگی پرماجرایش خاتمه داد.

در پی این حادثه، مجاهدین ارمنی آشفته شدند و شیون کنان خود را به کنار دیوارهای قلعه رساندند و با وجود شدت آتش و رگبار گلوله‌ها با کمک یارمحمدخان کرمانشاهی قلعه را تصرف کردند و تمام اهالی بازمانده در قلعه را از زن و بچه و پیر و جوان به استثنای ۱۴ نفر مرد مسلح که برای محاکمه و یافتن قاتل پیرم زنده گذاشتند و دستگیر کردند، قتل‌عام کردند و در همان جا از اسیران شروع به تحقیقات کردند. در میان آنان جوانی بود بالابلند، چهارشانه، خوش‌قیافه و رشید که ارباب قلعه محسوب می‌شد. نام او عبدالباقی خان بود و بیش از ۲۴ سال نداشت، چهره مردانه و اندام برازنده او توجه حاضران را جلب کرد، پس از تحقیقات بسیار معلوم شد که قاتل پیرم شخص عبدالباقی خان است.

او با رشادت تمام به فرمانفرما گفت: «من پیرم را کشته‌ام، ولی قاتل نیستم! اگر کسی خانه شما را هدف توپ و خمپاره قرار بدهد و افراد بی‌گناه شما را به خاک و خون بکشد و شما در مقام دفاع برآیید، قاتلید؟» فرمانفرما تامل کرد و به رشادت این جوان پاک‌نهاد می‌اندیشید، عبدالباقی خان به کلام خود ادامه داد و گفت: «مرا بفرستید تهران، اگر خواستند مرا آنجا مجازات کنند».

فرمانفرما به این پیشنهاد موافقت کرد و دستور داد تا مقدمات اعزامش را به تهران فراهم کنند، اما وقتی که از پیش فرمانفرما برمی‌گشت «ابرام ارمنی» یکی از یاران پیرم او را از پشت سر هدف گلوله قرار داد و کشت.

پیرم همیشه به یاران خود می‌گفت: «باید ایران را از وجود کسانی مثل سپهدار و صمصام‌السلطنه و نظیر این گروه از رجال پاک کرد!!» شاید هم تصور می‌کرد بتواند با توسعه تروریسم در ایران به زمامداری مطلق برسد! بی‌شک اگر او به دست عبدالباقی خان کشته نمی‌شد، در این کشور منشاء فتنه‌های بسیار می‌شد و نقشه‌های خطرناکی را به زیان استقلال و ملیت ایرانی اجرا می‌کرد. گویی در «چاردولی» به این نکته پی برده بودند که از عبدالباقی خان به عنوان یک قهرمان ملی یاد می‌کردند و برای جوانی و برازندگی و دلیری او ترانه‌های محلی ساختند که هنوز ورد زبان‌هاست.

آنان تا هم اینک نیز دلاوری‌های این جوان اصیل ایرانی را می‌ستایند و بر زندگی کوتاه او اشک می‌ریزند.
منبع: فارس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۷۶۸۵/ایرانی-ارمنی-خواه-مشروطه-های-جنایت/>